

سکوتی که شنیده شد...

حرف‌های مشترک دو نفره...

سالهای نه خیلی دور، یکی از مهم‌ترین دلایل ازدواج، رهایی از تنهایی بود. فرار از عزب ماندن! این روزها اما احوال و شرایط بسیار فرق کرده و نوع نگاه متفاوت شده است. نمی‌دانم و نمی‌خواهم این دو را در خوب و بد بودن بررسی کنم ولی امروز در جامعه خود می‌بینیم که دیگر جوان‌ترها برای رهایی از تنهایی و عزب ماندن سراغ دیگری و ازدواج نمی‌روند... یا حداقل در شهرهای بزرگ‌تر چنین است.

آن روزها دختر و پسر زندگی‌ای را آغاز می‌کردند بدون آن که از یکدیگر شناختی داشته باشند، شاید هر دو با این دیدگاه که محکوم‌اند به شروع و ادامه پیوندی که در سرنوشت‌شان آمده است. اما اکنون نگاه افراد به رابطه با یکدیگر متفاوت شده است و لاقل دو طرف مدعی‌اند که باید یکدیگر را بشناسند و درک کنند — اگرچه مفهوم این درک، خودش جای بحث فراوان دارد!

دیگر دیر شدن ازدواج برای افراد در دیدگاه نسل امروز منسوخ شده و رنگ باخته است و افراد، بیشتر به دنبال خواسته‌های خود و تطبیق آن با طرف مقابل هستند تا نگرانی از در خانه ماندن. شاید اگر قرار باشد میان تنها ماندن — تا آخر عمر — و تشکیل زندگی با کسی که وجه اشتراکی با وی ندارند — یا به اندازه کافی ندارند — یکی را برگزینند، همان اولی را انتخاب کنند.

به راستی هم اگر قرار باشد یک عمر و شب و روز در کنار کسی باشیم که حرف همدیگر را نمی‌فهمیم و در دو دنیای متفاوت با خواسته‌های گوناگون زندگی می‌کنیم، همان بهتر که شروع نکنیم. تنها ماندن و پیدا نکردن شریک زندگی قابل تحمل‌تر است از زندگی مشترک دو نفر بدون حرف مشترک و فهم یکسان! حرف مشترکی که دلیل یکسان بودن عقاید افراد نیست بلکه نشان‌دهنده بلوغ فکری دو نفری است که همدیگر را با دیدگاه‌های متفاوت درک می‌کنند و به فهم یکسانی می‌رسند. این یعنی حرف‌های مشترک دونفره، در عین داشتن نظرات متفاوت!

اگرچه تأکید بر این جمله باعث می‌شود که برخی به وسواس انتخاب دچار شوند و با ریزبینی‌های زیاد، کار را بر خود سخت کنند، اما در شرایط امروز، چاره‌ای هم جز این نیست. گرفتار شدن در حساسیت‌هایی که فهرست بلندبالایی از بایدها و نبایدها را به دنبال داشته و در پی آن گشتن به دنبال یک ایده‌آل دست نیافتنی موضوعی است که بسیاری از افراد با حساسیت زیاد دچار آن هستند!

شاید ایجاد یک تعادل میان انتخاب درست و دوری کردن از وسواس‌های فکری، خودش هنری است که قاعده و فرمولی ندارد و نمی‌توان آن را دسته‌بندی کرد و به دیگری توصیه نمود. پس هر کس در یک تجربه شخصی می‌باید به این عرصه وارد شود و با مسئولیت خودش دست به انتخاب بزند. مسئولیتی با پذیرش عواقب خوب و بد آن که نیازمند به دقت بیشتر می‌گردد.

کتاب حاضر برای کسانی که آثار نویسندگان را می‌شناسند نیازی به معرفی ندارد، ولی داستان آن به گونه‌ای است که می‌تواند طیف گسترده‌ای از رمان‌خوان‌ها را به خود جذب کند. پس به عنوان تجربه‌ای تازه از زندگی توصیه‌اش می‌کنم به همه کسانی که دقیق می‌بینند و از یک داستان برای خود تجربه می‌سازند.

حرف‌های مشترک‌تان بی‌پایان!

بهمن رحیمی

فروردین ماه ۱۳۹۴ — تهران